



گرایش به محبوبیت و دوست داشتن یک گرایش الهی است

این که انسان به گونه‌ای شود که صبح که از خواب بیدار می‌شود فقط دنبال انجام کاری باشد که خدا دوست دارد، لیاقت و همت بسیاری می‌خواهد که در امثال ما نیست.

این که انسان به گونه‌ای شود که صبح که از خواب بیدار می‌شود فقط دنبال انجام کاری باشد که خدا دوست دارد، لیاقت و همت بسیاری می‌خواهد که در امثال ما نیست.

خبرگزاری مهر - سبک زندگی به عنوان مجموعه به هم پیوسته ای از الگوهای رفتاری فردی و اجتماعی، برآمده از نظام معنایی متمایزی است که یک فرهنگ در یک جامعه انسانی ایجاد می‌کند؛ و از آن جایی که هیچکدام از جوامع بشری را نمی‌توان عاری از فرهنگ تصور کرد، بنابراین، می‌توان گفت تمام اجتماعات انسانی، از ابتدای تاریخ تا کنون دارای سبک زندگی خاص خود بوده و از الگوهای رفتاری متناسب با شاخص های فرهنگی خود برخوردار بوده اند.

پذیرش منفعلانه الگوهای رفتاری مبتنی بر فرهنگ غربی، برای جوامع مسلمان که خود در پرتو آموزه های اسلامی، توانایی تعریف و ترسیم سبک زندگی دینی و تبیین الگوهای متناسب با آن را دارند، شایسته نبوده و باید به اقتضای فرهنگ دینی خود، به سبک زندگی اسلامی روی آورند. به ویژه آنکه در چند دهه اخیر، ناکارآمدی تمدن سکولار غربی در پاسخ گویی به نیازهای چندبعدی انسان آشکار گردیده و رصد تحولات جاری در جهان نیز نشانه های افول و فرود این تمدن را نمایان ساخته است. بازخوانی آموزه های اسلام و ژرف اندیشی در آن، ظرفیت بالای این آموزه ها را برای فرهنگ سازی و ارائه الگوهای رفتاری مناسب نشان می‌دهد. قرآن که مهم ترین منبع آموزه های اسلامی به شمار می‌رود، سرشار از الگوهایی است که شیوه زیست مؤمنانه و مورد نظر اسلام را معرفی می‌کند؛ و در پرتو آیات آن، سیره پیامبر گرامی اسلام (نیز) به عنوان اسوه و نمونه عالی زندگی به تمام مسلمانان معرفی شده است. یکی از مطالبی که بارها بحث مفصلی درباره اش انجام گرفته، قرب الهی و راه رسیدن به آن است که با استفاده از آیات و روایات و با استمداد از بحث های عقلی به این نتیجه می‌رسیم که تنها راه رسیدن به قرب الهی عبادت خداست. آنچه پیش رو دارید گزیده ای از سخنان حضرت آیت الله مصباح یزدی در دفتر **مقام معظم رهبری** است که در تاریخ ۱۳۹۲/۱۰/۱۸، مطابق با ششم ربيع الاول ۱۴۳۵ است پیرامون این موضوعات ارائه کرده اند. قسمت ششم این سلسله مطالب تقدیم نگاهتان می‌شود:

دوست داشتن؛ نیازی متعالی

برخی از روان شناسان به خصوص انسان گرایان و کمال گرایان بر این نکته تأکید دارند که یکی از نیازهای فطری انسان، دوست داشتن و دوست داشته شدن است. این حالت را خود ما نیز می‌توانیم تجربه کنیم؛ البته از آن جا که غالباً همه ما در همه دوران های زندگی به پدر، مادر، نزدیکان و دوستان تعلق خاطر داشته ایم، حالت خلأ دوستی را به خوبی درک نمی‌کنیم، اما در تحلیل حالات برخی از افرادی که به نوعی وانهادگی، افسردگی و برخی از بیماری های روانی مبتلا می‌شوند که گاهی کارشان به خودکشی نیز می‌انجامد، یکی از علل عمده را عدم تعلق آن ها به دیگران، و عدم تعلق دیگران به آن ها معرفی می‌کنند. شاید در مصاحبه هایی که با معتمدان و امثال آن ها می‌کنند، نیز شنیده باشید که یکی از شدیدترین حالاتی که آن ها را به خودکشی می‌کشاند، این است که می‌گویند احساس می‌کنیم نه کسی ما را دوست دارم و نه ما کسی را دوست داریم. این شواهد نشانه فطری بودن این مسأله است و شاید همین یکی از ریشه های فطری خداشناسی و خداپرستی است تا فطرت انسان او را به طرف شناخت خدا و صفات کمالیه او سوق دهد و او را دوست بدارد و از روی دوستی او را بپرستد. بنابراین هیچ بعدی ندارد که اصل گرایش به محبوبیت و محبت الهی برای سوق دادن انسان به طرف خدا که محبوب حقیقی است باشد. میل به دوست داشتن و دوست داشته شدن، نیازی است که کمابیش (به خصوص وقتی سایر نیازهای طبیعی مان ارضا شده است) احساس می‌کنیم. از آن جا که سطح این گرایش ها بالاتر از نیازهای مادی و فیزیکی است، انسان در هنگام بیماری، گرسنگی، فقر و امثال آن، کمتر به این گرایش ها توجه پیدا می‌کند. اولین نیازهای انسان، مربوط به حیات اوست. مثلاً کودک هنگام گرسنگی گریه می‌کند، اما کم کم به مادر انس می‌گیرد و از این که مادر او را در آغوش بگیرد و نوازش کند، لذت می‌برد و اگر مادر او را نوازش نکند و یا با او قهر کند، خیلی ناراحت می‌شود. برخی روانشناسان نیازها را درجه بندی کرده اند و این نیازهای سطح بالاتر را نیازهای متعالی یا استعلایی نام نهاده اند. نتیجه این که انسان از تنها بودن رنج می‌برد و می‌خواهد با

کسی مأنوس باشد و رفاقت و محبت داشته باشند.

آفات دوستی های دنیوی

در مطالب گذشته اشاره کردیم که یکی از علت های محبت انسان به دیگران، ادراک نوعی کمال در محبوب است. این نیاز در انسان وجود دارد و به همین دلیل اشخاصی را دوست می‌دارد. ابتدا کودک از آن جا که همه هستی اش به پدر و مادر بستگی دارد، آن ها را دوست می‌دارد. کم کم نزدیکان و دوستان نیز به آن ها اضافه می‌شوند و به جایی می‌رسد که کسانی را به واسطه کمالاتی که دارند، دوست می‌دارد، ولی همه این محبت ها آفات بسیاری دارد. هیچکدام دوامی ندارد و بالاخره پدر، مادر و سایر نزدیکان روزی از دنیا می‌روند و همین طور کمال و جمال محبوب نیز همیشگی نیست. گذشته از این آفت، غالباً همه کسانی که انسان به خاطر کمالی دوستشان دارد، عیب هایی نیز دارند. انسان در ابتدا به آن عیب ها توجه نمی‌کند، اما پس از چندی کم کم آن عیب ها ظاهر می‌شود و آن محبت ها کم رنگ می‌شود و حتی گاه به جایی می‌رسد که این محبت جای خود را به نفرت می‌دهد و محب اقدام به کشتن محبوب می‌کند. این ها آفاتی است که در محبت های دنیایی وجود دارد. در قیامت نیز کسانی که در دنیا یک دیگر را دوست می‌داشتند، از آن جا که می‌بینند در اثر این دوستی ها مرتکب کارهایی شده اند که

نمی بایست انجام می دادند، با هم دشمن می شوند. مثلاً در حال محبت، عیب های طرف را ندیده گرفته اند و به خاطر آن ها کارهایی انجام داده اند که خدا راضی نبوده است. بالاخره احساس می کنند که این دوستی باعث عذاب آن ها شده است. این است که محبت شان به عداوت تبدیل می شود؛ **الْأَخْيَاءَ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ**؛ [۱] همه دوستان دشمن همدیگر می شوند، مگر آن هایی که محبت شان براساس تقوا باشد.

راهی برای جلب محبت دوست
بحث ما درباره ارزش محبت خدا و راه های رسیدن به آن بود. یکی از راه ها استفاده از الگوی محبت های طبیعی و عادی است. باید بینیم وقتی انسان می خواهد با کسی رابطه دوستی برقرار کند، چه کار می کند؟ بهترین لذتی که محب از محبوبش می برد، این است که محبوب نیز او را دوست بدارد. بنابراین باید کاری کند که محبوب هم با او رابطه محبت داشته باشد و برای این کار باید طبق خوشایند محبوب رفتار کند. اگر انسان بخواهد با کسی رابطه دوستی برقرار کند، اما کارهایی از او سر بزند که طرف آن را نمی پسندد، هیچ گاه ارتباطی قوی بین آن ها برقرار نمی شود. هنگامی رابطه عاطفی بین دو نفر پیدا می شود که در جهتی همدیگر را پسندند. البته این میل حالات افراطی نیز دارد، مثل این که انسان بخواهد محبوب او را بیشتر از دیگران دوست بدارد و یا این که هیچکس دیگر جز او را دوست نداشته باشد. این همان آفتی است که برادران یوسف در محبت های انسانی به آن مبتلا شدند؛ هر کدام می خواست پدر او را بیشتر دوست بدارد، ولی دیدند که پدر یوسف را بیشتر دوست می دارد. این بود که تصمیم گرفتند او را بکشند و بالاخره در چاه انداختند. با این که حق این بود که آن ها نیز بیشترین علاقه را به یوسف که دارای این همه فضائل و کمالات بود، داشته باشند، اما خودخواهی، خودپرستی و انحصارطلبی باعث شد که نه تنها برادرشان را دوست نداشته باشند، بلکه برای نابودی او اقدام کنند.

نتیجه این که راه طبیعی برای ارتباط عاطفی با دیگران، این است که انسان کاری کند که آن ها خوششان بیاید. همه انسان ها به طور فطری این مسأله را می فهمند و می کوشند که چیزهایی ناخوشایند محبوب را از خود ظاهر نکنند تا مانع برقراری آن ارتباط عاطفی نشوند. اگر ما بخواهیم با خدا رابطه محبت داشته باشیم، باید همین کار را بکنیم. اگر کاری کنیم که خدا خوشش بیاید، حتماً خدا نیز ما را دوست خواهد داشت و به دنبال آن این رابطه به صورت زیگزاگ تقویت می شود. در روایات نکته های بسیار لطیفی در این باره آمده است که برای تیمن و تبرک برخی از آن ها را قرائت می کنیم.

آثار انس با خدا
حضرت داوود در میان پیامبران در مناجات با خدا ممتاز بود و هنگامی که مشغول دعا، ذکر و معاشقه با خدا می شد، در، دیوار و پرندگان با او هم‌نوا می شدند [۲]، و حتی کتابی که از حضرت داوود مانده، شامل همین گفت و گوهای عاشقانه بین خدا و حضرت داوود است. البته این جناب داوود، همان داوودی است که در جنگ طالوت علیه کفار، جالوت را کشت. همان فرد لایق و برجسته ای که در بین همه لشکریان، این هنر را داشت که توانست فرمانده جنگ دشمن را بکشد و به این وسیله آن لشکر را به کلی شکست بدهد. سپس خداوند او را به پیامبری برگزید و منصب قضاوت و حکومت را نیز به او داد. نکته ای که در این جا باید به آن توجه کنیم این است که بر خلاف برخی از فرقه های مدعی عبادت و تقرب به خدا که می گویند انسان یا باید دوست خدا و اهل عبادت باشد و یا اهل فعالیت های اجتماعی، خداوند حضرت داوود را معرفی می کند که از یک طرف پهلوانی است که سرکرده لشکر کفار را می کشد و عامل پیروزی می شود و خداوند پس از نبوت، مقام حکومت و قضاوت را به او می دهد، و از سوی دیگر رابطه اش با خدا این گونه بود که این گفت و گوهای عاشقانه بین خدا و ایشان رد و بدل می شد. حال یک نمونه از سخنان خداوند یا حضرت داوود را می خوانیم:

يَا دَاوُدُ أَبْلِغْ أَهْلَ أَرْضِي أَيُّ حَبِيبٍ مِنْ أَحَبِّي؛ rlm& ای داوود! به همه مردم اهل زمین این پیام را برسان که من دوست کسی هستم که مرا دوست بدارد، و اگر کسی می خواهد با من رابطه محبت برقرار کند من آماده ام. وَمَنْ أَحَبَّنِي؛ rlm& مَنْ أَحَبَّنِي؛ rlm& جَالَسَنِي؛ rlm&؛ اگر کسی بخواهد با من هم‌نشینی کند، هم‌نشین اش می شوم. وَمَنْ سَأَلَنِي؛ rlm& لِمَنْ أُنْسَ؛ rlm&؛ کسی که با یاد من انس بگیرد، انیس اش می شوم و او را از تنهایی و وحشت درمی آورم. وَمَنْ أَحَبَّنِي؛ rlm&؛ کسی می خواهد با من همراه شود، من آماده ام و رفیق و همراهش می شوم. وَمَنْ أَحَبَّنِي؛ rlm&؛ کسی که مرا انتخاب کند، من نیز او را انتخاب می کنم. وَمَنْ أَحَبَّنِي؛ rlm&؛ اگر کسی مرا اطاعت کند، من نیز از او اطاعت می کنم. مَا أَحَبَّنِي أَحَدٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ يَقِينًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَلِيلَةٌ لِنَفْسِي وَأَحَبُّنَهُ حَبًّا لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي؛ اگر کسی واقعاً مرا دوست بدارد و من بدانم که مرا می خواهد، من نیز او را دوست می دارم. او را برای خودم می پذیرم و برای دوستی خودم انتخاب می کنم. بالاتر این که محبتی به او پیدا می کنم که هیچکس نمی تواند بر آن سبقت بگیرد. مَنْ طَلَبَنِي بِالْحَقِّ وَجَدَنِي وَمَنْ طَلَبَ غَيْرِي لَمْ يَجِدْنِي؛ اگر کسی واقعاً مرا بجوید مرا خواهد یافت، اما کسی که سراغ دیگران برود، به من نخواهد رسید. سپس خداوند به مردم پیغام می دهد که قَارِضُوا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ غُرُورِهَا وَهَلُمُّوا إِلَى كَرَامَتِي وَمَصَاحِبَتِي وَمُؤَاتَسَتِي؛ خود را از این وسایل فریب که به آن ها مشغول شده اید، رها کنید! این ها مطلوب حقیقی شما نیست؛ به سوی کرامت من بیایید و با من هم‌نشین شوید و با من انس بگیرید! وَأَنْسُونِي أَوْ أَنْسَكُمْ وَأَسَارِعْ إِلَى مَحَبَّتِكُمْ؛ [۴] با من انس بگیرید تا مونس شما شوم و به محبت شما شتاب بگیرم. اگر با من انس بگیرید، نه تنها انیس شما می شوم و شما را از وحشت و تنهایی در می آورم، بلکه اصلاً محبتم را در اختیار شما قرار می دهم.

خداوند از آن محبان اوست!
تعبیر عجیبی از همین اخبار حضرت داوود در کتاب عده الداعی ذکر شده که اگرچه آن را به خوبی نمی فهمیم، اما خواندن آن برای این که بدانیم چیزهای دیگری غیر از این آب و نان و پست و مقام هایی که برای آن سر و دست می شکنیم، وجود دارد، مفید است. يَا دَاوُدُ ذِكْرِي لِلدَّكْرَيْنِ؛ اگر شما یاد من باشید من نیز یاد شما خواهم بود. در روایات دارد که اگر شما در تنهایی مرا یاد کنید، من در عرش و مقام خودم شما را یاد می کنم و اگر در میان مردم مرا یاد کنید، من در میان فرشتگان، سکان سماوات و ملأ اعلی شما را یاد می کنم و نام شما را می برم. وَجَدْتَنِي لِلْمُطِيعِينَ؛ کسانی را که مطیع من باشند، به بهشت می برم.

وَحَيِّى; rlm& لِلْمُشْتَأِفِينَ; rlm& آن‌هایی که اشتیاق مرا داشته باشند، دوست‌شان می‌دارم. وَأَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُحِبِّينَ؛ [۵] اما کسانی که به من محبت خالص داشته باشند و دل‌شان را فقط برای من آماده کرده باشند و محبت‌های دیگر را از آن خارج کرده باشند، خودم مال آن‌ها هستم. این فراز، مطلب بسیار بلندی است. وقتی شما کسی را دوست می‌دارید به او می‌گوئید اموال در اختیار شما. اگر او را بیشتر دوست بدارید، می‌گوئید هر وقت مرا احضار کنید، در خدمت شمایم. دست‌آخر به او می‌گوئید: جانم به قربان شما. آخرین چیزی که یک فرد می‌تواند به دیگری اهدا کند، خودش است. وَأَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُحِبِّينَ! این مرتبه از آن کسی است که به خدا محبت خالص داشته باشد و اگرچه لفظ آن زیباست، اما تحققش آسان نیست؛ کسی مانند علی علیه السلام را می‌خواهد. ان شاء الله ما نیز به برکت محبت ایشان به شمه‌ای از این مراتب برسیم!

آثار اعتصام به خداوند
 در روایتی دیگر از امام صادق سلام الله علیه نقل شده که أَيَّمَا عَبْدٍ أَقْبَلَ rlm&؛ قَبِلَ rlm&؛ مَا يُحِبُّ rlm&؛ اللّٰهُ rlm&؛ عَزَّوَجَلَّ أَقْبَلَ اللّٰهُ قَبْلَ مَا يُحِبُّ؛ هر بنده‌ای که به سوی آن چه خدا دوست دارد، رو کند، خداوند نیز توجه اش را به چیزی معطوف می‌کند که او دوست دارد. به عبارت دیگر کسی که به چیزی که خدا دوست دارد، توجه می‌کند و در راه تحقق آن می‌کوشد، خدا نیز همین کار را برای او می‌کند. وَمَنْ اعْتَصَمَ بِاللّٰهِ عَصَمَهُ اللّٰهُ؛ اگر کسی به خدا چنگ بزند، خدا حفظش می‌کند. برای تصور اعتصام فرض کنید کسی از سقف به پایین پرت شده است و در این بین دستش را به طناب یا ستونی می‌گیرد تا از سقوط رهایی یابد. اعتصام و استمساک همین معنا را دارد. اگر کسی در مقابل خدا این حالت را داشت که خودش را در خطر سقوط در جهنم، هلاکت، گمراهی، غفلت و پستی ببیند و بداند که تنها کسی که می‌تواند نجاتش بدهد، خداست و به خدا چسبید، خداوند حفظش می‌کند. وَمَنْ أَقْبَلَ اللّٰهُ قَبْلَهُ وَعَصَمَهُ لَمْ يُبَالِ لَوْ سَقَطَتِ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ؛ کسی که به خدا اعتصام کرده و اتکانش به اوست، اگر آسمان بر زمین بیفتد، هیچ نگران نیست و نمی‌ترسد؛ باکی ندارد و به حفظ خدا خاطر جمع است. أَوْ كَانَتْ تَارِلَةٌ نَزَلَتْ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ قَشِمَتْهُمْ بَلِيَّةٌ كَانَتْ فِي حِزْبِ اللّٰهِ يَالْتَقَوَى مِنْ كُلِّ بَلِيَّةٍ أَلَيْسَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ- إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ rlm&؛ [۶&] اگر بلایی از آسمان نازل بشود که شامل امتی بشود، خدا او را در حزب [۷] خودش نگاه می‌دارد. کسی که حالت اعتصام را پیدا کند از متقین خواهد بود و مشمول آیه «ان المتقين في مقام امين» [۸] می‌شود و دیگر احساس خطر نمی‌کند.

برنامه عملی برای رسیدن به خدا
 این که انسان به گونه‌ای شود که صبح که از خواب بیدار می‌شود فقط دنبال انجام کاری باشد که خدا دوست دارد، لیاقت و همت بسیاری می‌خواهد که در امثال ما نیست. اما نباید به کلی ناامید باشیم و خود را از این لطف خدا محروم کنیم. به نظر می‌رسد انسان باید برنامه بگذارد و از کارهای ساده شروع کند. مثلاً بگوید من امروز این مقدار از وقتم را برای خدا می‌گذارم و در این فرصت فقط رضای او را می‌طلبم. این کار شدنی است. انسان می‌تواند برای این کار، ربع ساعت یا نیم ساعت وقت بگذارد و هنگامی که مسلط شد، کم‌کم آن را توسعه بدهد. در مرحله بعد خداوند به چنین کسی کمک می‌کند و توفیق و توان او را برای انجام این کار بیشتر می‌کند. مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَيْئاً تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذَرَأَةً؛ [۹] تو یک وجب جلو بیا! من یک ذراع می‌آیم؛ حال از این بگذریم که همان قدم اول نیز با عنایت خداست و «تا که از جانب معشوق نباشد کششی - کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد»؛ همان را هم او می‌کشاند، اما به رویتان نمی‌آورد. انسان روزی یک ربع ساعت را فقط به فکر این باشد که آن چه خدا دوست دارد، انجام دهد و هیچ چیز دیگر نیز نخواهد؛ البته این کار نیز مراتب دارد. بالاخره ثواب بهشت و امثال آن نیز هست و نباید از آن محروم و ناامید باشیم، اما اگر انسان بتواند یک کار کوچک را فقط به خاطر این که خدا دوست دارد انجام دهد، کم‌کم قدرت این را پیدا می‌کند که کارهای بیشتر و بهتر و خالص‌تر نیز انجام بدهد. مثلاً انسان هر روز دو رکعت نافله بخواند و بگوید خدایا! اگر من را جهنم هم می‌بری، من چون تو دوست می‌دارم، این دو رکعت نماز را می‌خوانم.

[۱]. زخرف، ۶۷.
 [۲]. وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (انبیاء، ۷۹) به فرینه ذکر پرندگان در کنار کوه‌ها می‌توان نتیجه گرفت، همراهی کوه در تسبیح با حضرت داوود صرف انعکاس صوت نبوده است؛ البته قرآن تصریح می‌کند که اجسام نیز نوعی درک و شعور دارند؛ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَنْ يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ. درباره پرندگان نیز می‌فرماید: كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ؛ این پرندگان همه نماز و تسبیح‌شان را می‌دانند.

[3]. کلمه مختار هم برای اسم فاعل و هم برای اسم مفعول می‌آید؛ «مختَيرٌ» و «مختَيرٌ» یا متحرک ماقبل مفتوح قلب به الف می‌شود و هر دو می‌شود مختار. البته مختار در این جمله اسم فاعل است.
 [۴]. بحار الأنوار ج ۶۷؛ rlm&؛ ص ۲۶ به نقل از مسکن الفؤاد شهیدثانی
 [۵]. عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۲۵۲.
 [۶]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲؛ rlm&؛ ص ۶۵.
 [۷]. در این نسخه حزب الله آمده است اما احتمال می‌دهم همان طور که در برخی از نسخ وجود دارد حرز الله باشد. به هر حال

یا جزو حزب الله است و یا در حرز خداست یعنی خدا او را حفظ می‌کند.
 [۸]. دخان، ۵۱.
 [۹]. عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۱؛ rlm&؛ ص ۵۶.